



متن کامل خطبه های نماز جمعه ی تهران به امامت مقام معظم رهبری

8 / مرداد / 1378

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. نحمده و نستعينه و نؤمن به و نتوكل عليه و نستغفره و نتوب عليه و نصلي و نسلم علي حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه. حافظ سرّه و مبلغ رسالاته. سيّدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمّد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين. سيّما بقيّة الله في الأرضين. و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

همه برادران و خواهران نمازگزار عزيز و خودم را به رعايت تقوا و پرهيزكاري، ترس از خدا و به ياد داشتن امر و نهي الهي و احساس حضور اراده و قدرت پروردگار در همه آنات زندگي، توصيه مي كنم. امروز بيست سال از تشكيل نماز جمعه تهران مي گذرد. براي امام بزرگوارمان - آن حكيم فرزانه اين زمان و اين دوران - و همچنين براي مرحوم آية الله طالقاني كه اولين خطبه ها و اولين نمازها را اقامه كردند و خواندند، علوّ درجات طلب مي كنيم و براي همه كساني كه در طول اين بيست سال در اين راه پرفيض تلاش كردند، از خداوند متعال اجر و پاداش مسألت مي نماييم.

چون نماز جمعه به اجتماع مردم و به تقوا و به توصيه به تقوا قائم است، امروز خطبه اول را اختصاصاً به چند حديث - كه بهترين موعظه، در كلمات اوليائي دين است - اختصاص مي دهيم تا ان شاء الله در اين سالگرد بزرگ و به يادماندني، از نصايح ائمه هدي استفاده كنيم و آن را توشه راه خودمان سازيم. در خطبه دوم هم به بعضي از مسائلي مي پردازيم كه در اين دو، سه هفته اخير براي ملت ما پيش آمد و آنچه كه لازم است عرض كنم، عرض خواهم كرد. در حديثي از امام سجّاد عليه الصلّاة و السلام نقل شده است كه فرمود: «ابن ادم لا تزال بخير ما كان لك واعظ من نفسك»؛ اي فرزند آدم! حال تو، وضع تو، روزگار و مسير تو، نيكو خواهد بود، تا وقتي كه از درون خود واعظي داشته باشي. كسي از درون تو، تو را نصيحت كند؛ دل تو، عقل تو، وجدان تو، ايمان تو، تو را نصيحت و موعظه كند. موعظه ديگران مفيد است؛ اما مفيدتر از آن اين است كه انسان خودش، خودش را موعظه كند: «ما كان لك واعظ من نفسك و ما كانت المحاسبة من همك»؛ تا وقتي كه از درون خودت موعظه گري داري و تا وقتي كه همّت تو بر حساب رسي خودت هست. خودمان را را رها نكنيم؛ از خودمان حساب بکشيم. اين حرف را زدیم، چرا زدیم؛ اين كار را كرديم، چرا كرديم؛ اين پول را گرفتيم، يا داديم؛ چرا گرفتيم و داديم؟ خودمان را محاسبه كنيم. محاسبه خود انسان مي تواند دقيقتر از محاسبه ديگران باشد؛ چون انسان نمي تواند از خودش چيزي را پنهان كند. «و ما كان الخوف لك شعارا و الحزن لك دثارا»؛ تا وقتي كه ترس از خدا شعار تو و احتياط و برحذر بودن از عذاب الهي دثار تو باشد، در خير نيكوبي خواهي بود. يعني از خدائي متعال بر حذر باشي و بتريسي؛ عذاب و قهر و غضب الهي را در محاسبات خودت بگنجاني و مراقبت كني كه لغزشي از تو سر نزنند كه موجب شود خدائي متعال بر تو خشم گيرد. اگر اين چند چيز را رعايت كنيد؛ يعني خودتان را موعظه و از خودتان حساب كشي كنيد و از عذاب خدا برحذر باشيد و از قهر الهي بتريسيد، در خير نيكوبي خواهيد بود. دنيايتان هم خوب خواهد شد، آخرتتان هم خوب خواهد شد، اخلاقتان هم خوب خواهد شد، صفاي زندگيتان هم خوب خواهد شد؛ در ميانتان نامني و بي صفايي نخواهد بود و زندگي شيرين خواهد شد. «ابن ادم انك ميّت و مبعوث و موقوف بين يدي الله عزّ و جلّ مسؤول فاعد جوابا»؛



ای فرزند آدم! روزی هم از خاک برانگیخته و در مقابل پروردگار (عز و جل) نگاهداشته خواهی شد و از تو سؤال خواهند کرد. آن روز برای همه ما هست. همین من و شما، با همین احساسات و با همین ظرفیت، یک روز از خاک برانگیخته خواهیم شد؛ خدای متعال ما را در قیامت جمع خواهد کرد و از ما سؤال خواهد کرد. «فاعد جوابا»: برای آن روز، جوابی آماده کن.

حدیث دیگر باز هم از امام سجاد علیه السلام است که می فرماید: «المؤمن یجلس لیعلم»: مؤمن هر جا می نشیند، در صدد فرا گرفتن و آموختن است. «وینصت لیسلم»: هر جا سکوت می کند، سکوت او برای این است که در گفتن، خطر و اشکالی بر دین خود مشاهده می کند. «لایحدث بالامانة الاصدقاء»: آنچه را که به عنوان سخن راز و امانت به او سپرده شود، حتی برای دوستانش هم آن را افشا نمی کند. «و لایکتّم الشهادة للبعده»: اگر یک وقت کسی برای احقاق حقیقت به گواهی او احتیاج داشته باشد، گواهی و شهادت خود را کتمان نمی کند؛ ولو آن شخص از او دور باشد. «و لایعمل شیئا من الحقّ رثاء»: هیچ کار نیکویی را از روی ریا انجام نمی دهد. «و لایترکه حیاء»: هیچ کار خیری را هم از روی خجالت و حیا ترک نمی کند. به بعضیها می گویند: آقا! چرا فلان جا نماز یا نافله یا نماز اول وقتتان را نخواندید؟ می گویند خجالت کشیدیم! نه؛ از روی حیا، هیچ کار نیکی را ترک نکنید. خواهند گفت متظاهر است؟ بگویند. خواهند گفت خودشیرینی می کند؟ بگویند. اگر حرفی حق است و اگر کاری خوب است، آن را به خاطر ملاحظه دیگران ترک نکنید. «انّ زکی خاف ممّا یقولون»: خصوصیت دیگر مؤمن این است که اگر از او ستایش و تعریف کنند، از آنچه گفته شده است، به خود می لرزد. «و یتستغفر الله لما لایعلمون» از کارهای بدی که آن ستایش کننده از آنها نمی داند، پیش خدا طلب مغفرت می کند. «و لایضره جهل من جهله»: کسانی اگر خوبیهای او را ندانند، به او ضرری نمی رسد؛ اهمیتی نمی دهد. کار خوبی کرده است، ندانند.

عزیزان من؛ بخصوص جوانان عزیز! سعی کنید اینها را فرا بگیرید و عمل کنید. خودتان را با این کلمات و با این دستورالعملها بسازید. ملت و کشوری که با جوانان مؤمنی از این قبیل و با انسانهای آراسته ای به این گونه مزین شود، آن کشور و آن ملت در هیچ میدانی عقب نخواهد ماند؛ دنیا و آخرتش آباد خواهد شد. در همین جا من اشاره به سیلی کنم که در مازندران آمده است. این سیل مصیبت بزرگی برای مردم این استان است. دهها نفر از مردم عزیز ما در این حادثه کشته شدند؛ عده ای مجروح و جمع کثیری بی خانمان شدند؛ یعنی زراعتهایشان رفت، زمینهایشان رفت، دکانهایشان رفت، وسایل زندگیهایشان رفت. آقایان محترمی را به آن جا فرستادیم؛ تشریف بردند و قضایا را از نزدیک دیدند؛ آمدند برای من نقل کردند؛ که حقیقتاً غصه آور و دردناک است؛ سیل مهیبی بوده است. بعد هم در استان گلستان و در بخشی از استان خراسان و در بعضی از نقاط دیگر سیل آمده است. البته دولت و هلال احمر، در وظایفی که دارند و مشغول هم هستند، باید سرعت عمل بیشتری به خرج دهند و هر کاری که لازم است، سریعتر انجام شود؛ اما خطاب من به شما مردم عزیز در سرتاسر کشور است: کمک و همکاری کنید؛ مصیبت بزرگی است. همدردی، همدلی و همکاری شما با دولت در امداد به این عزیزان، اجر بزرگی دارد و وظیفه عظیمی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر. انّ الانسان لفي خسر. الا الذين امنوا و عملوا الصالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصبر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا ابي القاسم المصطفى محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين. سيّما علي اميرالمؤمنين و الصديقة الطاهرة فاطمة الزهرا سيّدة نساء العالمين و الحسن والحسين سيّدي شباب اهل الجنة و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و علي بن محمد والحسن بن علي والخلف القائم المهدي. حججك علي عبادك و



امنائک في بلادک و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. اوصيکم عباد الله و نفسي بتقوي الله.

همه برادران و خواهران عزيز نمازگزار را به رعايت تقوا توصيه مي کنم و در اين خطبه، شاخه مورد نظر من از تقوا، هوشيارى و دقت نظر و تفکر و تدبّر است. قضايایى که در اين دو، سه هفته گذشته اتفاق افتاد، قضايایى قابل توجه و قابل اهمتامى بود، اگر چه با حضور شما مردم - حضور قدرتمندان و پرشکوه و پرصلابت ملت ايران - مشت محکمي به دهان توطئه گران زده شد، و اگرچه دستگاههاى مسؤول انصافاً و حقاً کار خود را خوب انجام دادند، اما اين طور قضايایى تا درست شناخته نشود و مردم - که هوشمندان و شجاعانه، آماده دفاع از حق و حقيقتند - تصميم خود را براي آينده به طور روشن نگیرند، هرآني احتمال توطئه و فتنه هست. لذاست که با گذشت دو، سه هفته از قضايایى و روشن شدن جوانب تازه اي از اين مسائل، شايد وقت آن باشد که نگاهی به طور عمومي و همه گیر به اين قضيه از اطراف و جوانبش بکنيم.

خطرناکترين اين حوادث، حادثه اي است که فتنه باشد. فتنه، يعني حادثه غبارآلودى که انسان نتواند بفهمد چه کسي دوست و چه کسي دشمن است و چه کسي با غرض وارد ميدان شده و از کجا تحريک مي شود. فتنه ها را بايد با روشنگري خاموش کرد. هر جا روشنگري باشد، فتنه انگيز دستش کوتاه مي شود. هر جا حرف بي هدف، کار بي هدف، تيراندازي بي هدف، تهمت زدن بي هدف وجود داشته باشد، فتنه انگيز خوشحال مي گردد؛ - چون صحنه شلوغ مي شود. لذا مردم عزيز ما که بحمدالله در اين بيست سال هوشيارى حقيقي خودشان را در قضايایى گوناگون نشان دادند، در اين قضيه هم بايد هوشيارانه مسائل را تحليل کنند. من حالا آنچه را که در اين خطبه مي شود براي شما عزيزان عرض کنم، عرض مي کنم:

از مدتي پيش احساس مي شد که مراکز عمده دشمني با ملت ما، در انتظار حوادثي در ايران هستند؛ در حرفهايشان اين معنا روشن بود. در سال گذشته، رئيس سازمان جاسوسي کشور امريکا در گزارشي که براي خودشان تهيه کرده بود و داد، اين طور گفت: در سال 1999 - يعني همين سال جاري مسيحي - در ايران انتظار حوادثي را داريم که در اين بيست سال گذشته - يعني از اول انقلاب تاکنون - بي سابقه است! در واقع با اين زبان، نشان مي داد که از چيزهايي پشت پرده مطلع است. بعضي از اين فراريايي هم که با دشمن همکاري مي کنند و به امريکا پناهنده هستند، شبيه اين حرفها را زدند. يکي از همين وابستگان فراري - آن طور که در خبرها آمده بود - گفته بود که ما سال آينده به ايران خواهيم رفت! اين خوابهاي خوش بي تعبيري که هميشه مي بينند! پس معلوم بود که صهيونيستها، امريکاييها و مراکز اصلي قدرت، در فکر حوادثي در ايران هستند و قرار است اتفاقي بيفتد. البته فرض مي شد زمينه هايي هم براي اين طور حوادث وجود دارد؛ مثلاً درآمدهاي نفتي کشور ناگهان به کمتر از نصف يا حدود ثلث رسيد. مشکلات اقتصادي دولت و کمبود درآمدهاي ملي، براي هر کشور يک خطر است و مي تواند زمينه ساز چيزهايي باشد. از طرفي، برخي از خبرنگاران خارجي به خاطر بعضي از قضايایى و مراسم گوناگون به ايران آمدند و رفتند با افرادي که از قبيل خودشان بودند، مصاحبه کردند و از قول آنها چيزهايي را نقل نمودند. در تلکسها آمد که: فلان زن، يا فلان جوان، يا فلان مرد در فلان جاي تهران به ما گفت که ما از اسلام بيزار شده ايم؛ ما از حکومت اسلامي بيزار شده ايم! به نظر آنها رسيد که زمينه هايي در حال فراهم شدن است. حالا جا دارد گله کنيم که تيتري بعضي از روزنامه ها هم اينها را به يک چيزهايي اميدوار مي کرد؛ خيال مي کردند که مردم از اسلام برگشته اند! جاذبه هايي براي آنها وجود داشت؛ براي اين که فکرهايي بکنند و نقشه هايي بکشند و کارهايي را انجام دهند و افکاري را در سر بپرورانند!

در طول اين يک سال، يا يک سال و نيم اخير، قضايایى اتفاق افتاد که يک انسان هوشمند و اهل فکر وقتي به اين قضايایى مي نگرد، باور نمي کند که اين قضايایى با هم بي ارتباط باشد. هر کدامي در برهه اي پيش آمد؛ اما انساني که



اهل تدبّر و تأمل در قضایا باشد، احساس می‌کرد که بین اینها رابطه‌ای وجود دارد که من بعضی از اینها را این جا یادداشت کرده‌ام و عرض می‌کنم:

از طرفی، یک شبکه جنگ روانی علیه ایران و نظام اسلامی در سطح تبلیغات جهانی به وجود آوردند. غیر از رادیوهای معمولی که علیه نظام اسلامی دائماً حرف می‌زدند - مثل رادیو امریکا، رادیو رژیم صهیونیستی، رادیو انگلیس - امریکاییها یک رادیو مخصوص حمله به نظام اسلامی درست کردند و اسمش را هم «رادیو آزادی» گذاشتند! بودجه کلانی هم برای این رادیو کنار گذاشتند؛ اعلان کردند که صد میلیون دلار، یا چیزی در این حدود، برای این رادیو کنار گذاشته‌اند! زحمات زیادی هم کشیدند؛ با آن کشور اروپایی که قبول نمی‌کرد این رادیو در آن جا مستقر باشد، کلنجار رفتند و فشار آوردند، تا وادار کردند که این رادیو در اروپا یک مرکز فرستنده داشته باشد؛ بعد هم صریحاً گفتند - این دیگر تحلیل نیست - که این رادیو، هدفش برخورد با خطّ فلانی در ایران است؛ ما می‌خواهیم با این خط مبارزه کنیم! آن کسانی که گردانندگان رادیو بودند، این را گفتند و به زبان آوردند و ثبت شد؛ بنده خودم هم آن را شنیدم. شما ببینید، یکی از چیزهایی که یک ملت و یک کشور و یک آدم و یک فامیل را می‌تواند همیشه مورد آزار قرار دهد، شایعه پراکنی است. در قدیم چگونه شایعه پراکنی می‌کردند؟ یک نفر، پنج نفر، ده نفر توی مردم می‌افتادند و شایعه پخش می‌کردند؛ اما حالا شایعه پراکنی به وسیله رادیو انجام می‌گیرد. یک رادیو خبری را جعل و یا تحریف می‌کند؛ یک چیز کوچک را بزرگ می‌کند؛ یک امر مهم را پنهان می‌کند؛ این می‌شود شایعه پراکنی. از حدود یک سال، یک سال و نیم قبل، بیش از گذشته، شروع به یک شایعه پراکنی بسیار پرحجمی علیه نظام اسلامی کردند. البته در طول این بیست سال گذشته، همیشه شایعه پراکنی بوده است؛ اما آنچه که در این مدت بود، خیلی پرحجم تر بود.

از طرف دیگر، مارهای خزیده در سوراخها را در داخل تشویق کردند که به میدان بیایند و حرف بزنند! کسانی که در واقع باید به اینها گفت توسری خورده‌های سیاسی - بالاتر از ورشکسته‌ها - که از ملت ایران تودهنی و توسری خورده بودند و به لانه‌هایشان خزیده بودند، اینها را وادار و تشویق کردند و به عرصه اظهار نظر سیاسی و اظهار وجود کشاندند. این هم پدیده‌ای بود که انسان در وهله اول تعجب می‌کرد که چطور شده است اینها به میدان آمدند. از طرفی هم به وسیله واسطه‌های خبیث و بددل، شروع به تفتین بین جریانهای سیاسی داخلی کردند. البته جریانها و خطّ و خطوط سیاسی با هم اختلاف سلیقه دارند؛ با هم بغض و کینه و دشمنی که ندارند. واسطه‌هایی بودند که شروع به این کار کردند؛ آدم مشخصاً هدفهایشان را می‌فهمید. در تبلیغات بیرونی و در همین کارهایی که انجام می‌گرفت، انسان می‌فهمید که اینها تصمیم دارند هر جناحی را علیه جناح دیگر تحریک کنند؛ برای هر جناحی از جناحهای داخلی کشور، این طور وانمود کنند که دشمن واقعی شما بیرون این مرزها نیست؛ دشمن واقعی شما همین جاست و آن هم آن جناح مقابل شماست! آتش منازعات جناحی را داغ و برافروخته کردند.

از طرفی هم حوادث تکان دهنده‌ای که هیچ سابقه نداشت، پیش آمد؛ مثل همین قضیه قتل‌های مشکوک که خیلی عجیب بود. ناگهان این قتل‌ها یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتاد، که هم مردم را نگران کرد، هم مسؤولان را نگران کرد، هم احساس ناامنی به وجود آورد، هم وزارت اطلاعات را - که مرکز ثقل دفاع امنیتی از نظام و از کشور و از ملت است - تضعیف کرد. دیدید که چه جنجال عظیمی راه افتاد! واقعاً خوش به حال آنهایی که این رادیوها را گوش نمی‌کنند؛ اصلاً اعصابشان آسوده است و از شنیدن حرف‌های خلاف و دروغ راحتند. آن کسانی که می‌شنیدند و آن کسانی که برایشان می‌آوردند، می‌دیدند که این صداهای بیگانه و رادیوهای بیگانه، چه حرف‌ها و چه تحلیل‌ها و چه جنجالها و چه استفاده‌های نادرستی از این حوادث کردند؛ که بعد که به عمق و ریشه قضایا رفتند، دیدند دست‌های بیگانه و انگشتهای نامحرم، از پشت پرده در این کار دخالت مستقیم داشتند.

بعضی از خشونت‌ها هم در داخل پیش آمد: فلان جا گروهی حمله کردند و جمعیتی را زدند که فوراً در رادیوها و در



بعضی از وسایل ارتباطی که با دشمنان همسو بودند، ناگهان منتشر می شد که: بله؛ اینها از طرف نظامند، اینها مربوط به نظامند - مایه اغتشاش ذهنی مردم را فراهم می کردند - این هم یک نوع از حوادث بود. از طرفی، شایعه اختلاف بین مسؤولان طراز اول کشور را پخش می کردند؛ که جنگ قدرت است و با هم دعوا و کشمکش می کنند! ما می بینیم که خود این سیاسیون که در کشورهای گوناگون دنیا هستند، جنگ قدرت و کشمکش سیاسیون به قدری است که از هیچ جنایتی علیه همدیگر پرهیز نمی کنند؛ اما در کشور ما - بخصوص در بین مسؤولان - بحمدالله مطلقاً از این نوع چیزها وجود ندارد؛ لیکن شایعه ای درست می کردند که: بله؛ جنگ قدرت بین مسؤولان ایران در گرفته است! این هم پدیده دیگری بود که انسان تعجب می کرد این حرفها را از کجا می آورند و از کجا می گویند و چه داعی و انگیزه ای برای این کار دارند.

از طرفی، همه دستگاههایی را که در صورت بروز یک فتنه می توانند جلو آن را بگیرند، بتدریج مورد سؤال و ضربه قرار دادند. مثلاً به سپاه پاسداران تهمت قرار زدند. دستگاه قضایی را یک طور، بسیج را یک طور، نیروی انتظامی را یک طور و صدا و سیما را به گونه ای دیگر مورد تهمت قرار دادند که اینها را از چشم مردم بیندازند، تا آن روزی که روز حضور اینهاست و اینها مورد نیاز هستند، وقتی که فرا می رسد، مردم به اینها دیگر اطمینانی نداشته باشند! از طرف دیگر، شبکه های جاسوسی را در داخل کشور تقویت کردند؛ که در اوایل سال جاری یک شبکه جاسوسی خطرناک که اعضای تعدادی از یهودیها و غیریهودیهای ایرانی بودند، کشف شد. البته آنها یکی، دو ماه هیچ چیز نگفتند؛ با این که از همان لحظه اول فهمیدند که اعضای شبکه مذکور دستگیر شده اند! خودشان بعداً گفتند که ما از اول فهمیده بودیم؛ که باید گفت اگر مرتبط نبودید، چگونه فهمیدید؟! چطور ملت ایران هنوز نمی دانست که جاسوسها گرفتار شده اند، اما مسؤولان امریکایی و صهیونیستی می گفتند از همان روز اول ما خبر شده ایم؛ ولی برای این که مبادا کار اینها سخت تر شود، حرف نزده ایم؟! از همان روز اول فهمیدند که این جاسوسها گرفتار شده اند؛ اما بعد که دیدند وساطت و فشارهای بالواسطه شان اثری نکرد، بنا به جنجال کردند که چرا سیزده نفر یهودی را گرفتید؟! رؤسای کشورهای اروپایی و امریکایی درباره سیزده نفر جاسوسی که در ایران دستگیر شده بودند، تلفنی با هم صحبت کردند! آیا این نشان دهنده اهمیت قضیه برای آنها نیست؟

بینید؛ اینها حوادث عجیبی است. در طول یک سال، یک سال و نیم اخیر، این حوادث پشت سر هم اتفاق می افتد. وقتی حادثه ای اتفاق می افتد، علی الظاهر ارتباطی با حادثه دیگر نداشت، اما هنگامی که انسان فکور، مجموع این حوادث را نگاه می کند، درمی یابد که اینها با هم بی ارتباط نیست. از طرفی زمینه های ذهنی مردم را خراب کردن، از طرفی خواص داخلی را مشغول به کارهای جنبی کردن، از طرفی بین مردم و نظام فاصله انداختن، از طرفی جاسوسهایشان را به کار گماشتن. اخیراً در جریان این قضایا، یکی از مسؤولان امریکایی اظهار ناراحتی کرده و گفته بود: ما در ایران سفارتخانه نداریم تا بر قضایای آن جا درست اشراف داشته باشیم! پس معلوم شد اصراری که اینها در این مدت داشته اند که رابطه برقرار کنیم، برای چه بوده و سفارتخانه در تهران را برای چه می خواهند! معلوم می شود که می خواستند کار آن سفارتخانه را نیز همین جاسوسها و امثال اینها برایشان انجام دهند! وقتی انسان این مجموعه حوادث را در کنار اظهار نظر رئیس سازمان سیا امریکا می گذارد که گفته بود: «در سال 1999 قرار است در ایران یک حادثه بزرگ اتفاق بیفتد»، آن وقت معلوم می شود این حوادث، حوادث خودبه خودی و تصادفی و اتفاقی و کار چهار نفر آدم بی کار این طرف و آن طرف نیست؛ اینها برنامه ریزی کرده بودند.

حالا اگر فرض کنیم این حوادث را دستهای پشت پرده هدایت می کردند - که انصافاً فرض نزدیک به ذهنی است - طبیعی است که منتظر بودند جرقه ای در داخل کشور به وجود آید. خیال می کردند چون اوضاع اقتصادی مردم خوب نیست، پس مردم از نظام ناراضی و از دولت مأیوسند، لذا از نظام حمایتی نخواهند کرد؛ از سپاه و نیروی انتظامی و اینها هم که کار چندانی بر نمی آید؛ وزارت اطلاعات هم که فلج شد، پس جرقه ای بزنند و بشکه باروتی را در ایران



منفجر کنند! فکر می کردند حداقل نتیجه ای که پیش می آید، این است که امنیت عمومی و اجتماعی مردم از بین می رود. این حداقل فایده ای بود که به دشمن می رسید. به عنوان مثال همین اغتشاشات روز دوشنبه و سه شنبه آن هفته - روز بیست و یکم و بیست و دوم تیرماه که عده ای به خیابانها آمدند و آتش زدند و دکانها را شکستند و بانکها را دستبرد زدند و تخریب کردند - اگر به وسیله دستها و پنجه های قوی نظام اسلامی مهار نمی شد و مردم آن حرکت عظیم را انجام نمی دادند و متوقف نمی کردند، شما ببینید در طول سال در کشور چه اتفاق می افتاد! هر چند روز یک بار، در تهران، در فلان خیابان، در فلان گوشه، در فلان محله، یا در فلان شهرستان، از این حوادث باید اتفاق می افتاد. مردم در دکانشان، در اداره شان، در منزلشان و بچه ها داخل مدرسه شان نشسته اند، باید مرتب از این حوادث پیش می آمد؛ امنیت مردم مختل می شد و مردم به ستوه می آمدند. هدف و برنامه این بود. این که من روز دوشنبه آن هفته به ملت ایران عرض کردم هدف اینها «امنیت ملی» است، آن روز هنوز آتش سوزیها شروع نشده بود. آن روز که من آن صحبت را کردم، هنوز اغتشاش خیابانی شروع نشده بود و این تخریبها و آتش سوزیها را راه نینداخته بودند؛ اما معلوم بود که هدف، از بین بردن «امنیت کشور» است. یعنی مردم اگر بچه شان از خانه بیرون می آید تا به مدرسه برود، خاطر جمع نباشند که به مدرسه خواهد رسید؛ جوانشان را اگر به دانشگاه تهران یا دانشگاه فلان شهرستان فرستادند، خاطر جمع نباشند که هفته دیگر نامه اش خواهد آمد؛ از محل کسبشان، از محل کارشان، از محل زندگیشان، سلب امنیت و آرامش شود برنامه این بود. منتظر یک جرعه بودند که این قضایا به راه بیفتد. جرعه چه بود؟ حادثه بسیار تلخ کوی دانشگاه.

البته من هنوز درباره حادثه کوی دانشگاه یک استنتاج قطعی ندارم که قضیه چه بود. هرچند می دانیم که چه اتفاقی افتاد؛ اما چه بود، از کجا بود و چطوری شد، هنوز برای ما روشن نیست. هر که بود و هرچه بود، حادثه بسیار تلخی بود و خیلی سخت است آدم باور کند که این حادثه تصادفی پیش آمد؛ یعنی با این مقدماتی که گفتم، آدم ذهنش به هزار جا می رود. آدم باورش نمی آید که حادثه، حادثه عادی و پیش آمده باشد؛ گمان می کند که این حادثه را پیش آورده اند. منتها در این جا آماج و بلاکش و جورکش حادثه، یک عده جوان دانشجوی مظلوم شدند که واقعاً دل انسان خون می شود. این جوانان پیش من آمدند. آن شبی که این جوانان آسیب دیده و مصدوم کوی دانشگاه پیش من آمدند، هر کار کردم که ذهنم از این برادران منصرف شود، نشد. انسان نمی توانست خودش را از تلخی این حادثه دور کند. اینها جوانان نجیب و خوب و حقیقتاً مؤمن و صادق و پُرشوری محسوب می شدند که عمدتاً متعلق به شهرهای دیگر - اصفهان، خراسان، یزد و ... - بودند؛ البته تعدادی هم تهرانی بودند. جماعتی از این جوانان آمدند و من از نزدیک آنها را دیدم. حقیقتاً دل انسان آتش می گیرد که این قدر دستهای دشمن، بی ملاحظه و در ارتکاب به جنایت بی باک باشد که اگر این حادثه، حادثه ای محسوب شود که برنامه ریزی کرده و عمدتاً خواسته باشد آن را به وجود آورد، کسانی را از بهترین عناصر یک کشور - جوان و دانشجو؛ آن هم این گونه دانشجویانی - انتخاب کند! به خیال او، جرعه این طوری زده شد. منتها محاسباتش غلط از آب درآمد؛ که حالا من خواهم گفت اشتباهات دشمن در محاسبات کجاها بود. من که این اشتباه او را در محاسبه می گویم، می دانم که نمی تواند این اشتباه محاسبه ها را درست کند؛ یعنی راهی ندارد. نه این که بگویم کجا اشتباه کردی که برود اشتباهش را تصحیح کند؛ نه. دشمن قادر نیست خودش را از این تناقض و از این موقع و موقف اشتباه خارج کند. البته شروعشان، شروعی بود که آنها را امیدوار کرد. یک عده دانشجو از حادثه کوی دانشگاه ناراحت و عصبانی شدند و به خشم آمدند. دانشگاه تهران، محور دانشگاههای کشور است؛ مایه امید همه است. بچه ها عصبانی شدند؛ آنها آمدند و خواستند از عصبانیت این جوانان استفاده کنند؛ داخل صفوف اینها شدند و شعارها را از شعارهای دانشجویی، به شعارهای ضد نظام تبدیل کردند؛ بعد هم جریان را به خیابانها کشاندند و قضایایی که شنیده اید و می دانید. خیال کردند که کار را پیش برده اند؛ اما نیروی انتظامی با قدرت وارد شد. با این که آن ضربه را آن روز اول و



دوم به نیروی انتظامی زدند، اما انصافاً نیروی انتظامی خوب به میدان آمد. انتظار این بود که نیروی انتظامی بعد از آن ضربه اول - ضربه حیثیتی - اصلاً نتواند هیچ دفاعی بکند؛ اما انصافاً به میدان آمدند و خوب دفاع کردند. بعد هم که بسیج - آن نیروی اصلی و عظیم ملت ایران - با سازماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وارد شد و به طور قاطع، مثل کاغذی که مچاله کنند، دشمن را مچاله کردند. فردای آن روز هم که ملت به صورت واقعاً خودجوش به خیابانها آمدند و آن تظاهرات پرشور و عظیم و میلیونی را راه انداختند که دستهای بیگانگان سعی کردند آن را کوچک کنند. در نظر چه کسی کوچک کنند؟ در نظر مردمی که در کشورهای دیگر هستند. ممکن است که موفق شوند حادثه را طور دیگر جلوه دهند؛ اما مردمی که در تهران، در اصفهان، در شیراز، در مشهد، در تبریز، در شهرهای گوناگون و همه جا خودشان دیدند که چه خبر بود، آیا در نظر اینها هم می توانند حقیقت را قلب و عوض کنند؟

اولین محاسبه غلطشان، محاسبه غلط درباره ملت ایران بود. خیال کردند ملت ایران از اسلام و از انقلاب و از امام بریده است. نفهمیدند که این ملت، همان ملتی است که با اقتدار عظیم خود توانست نظام فاسدی را که امریکاییها و دیگران، اطرافش هفت حصار درست کرده بودند، از داخل این کشور بردارد و آن را نابود کند. این ملت، همان ملتی است که در کودتای امریکایی بهمن 1357 به دستور امام به خیابان آمد و در ظرف چند ساعت کار را تمام کرد. این ملت، همان ملتی است که در دفع کودتای باز امریکایی در این کشور در سال 59، در میدان و در صحنه آن چنان حضوری پیدا کرد که همه امیدها را قطع نمود. این ملت، همان ملتی است که در اغتشاش منافقین در سال 60، آن چنان قدرت خود را نشان داد که دشمنی را که به عناصر مزدور و خودفروخته و روسیاه منافق دل بسته بود، مایوس کرد. این ملت، همان ملتی است که هشت سال تمام، جنگی را که همه قدرتهای موجود و مادی دنیا به طرف مقابل ما کمک کردند، با حضور خودش در صحنه، با همین بسیج، با همین دانشجویان، با همین جوانان، با همین کارگران، با همین روستاییان و با همین شهریها، توانست علیه خود آنها تمام کند. این ملت، همان ملتی است که در طول این بیست سال، هر وقت که توطئه دشمن به هر شکلی از اشکال زیاده روی کرده است، با حضور سیل آسای خود در خیابانها و در تظاهرات و در اجتماعات، مثل رودخانه ای که می آید و خس و خاشاکها را پاک می کند و از بین می برد، وارد میدان و صحنه شده و دشمن را ناکام کرده است. این همان ملت است؛ این همان جوانانند؛ این همان نسل است. این نسل جدیدی که امروز رو آمده است، نسل اسلام است. خطای در محاسبه شان این بود که خیال کردند ملت ایران از اسلام برگشته است؛ نه. فهمیدند که ملت ایران پایبند به اسلام است؛ پایبند به انقلاب است؛ پیوسته به نظام است؛ قدر این نظام قدرتمند و صالح را می داند و در صدد است که با ایستادگی، خودش مشکلات را حل کند.

این ملت دیگر حاضر نیست زیر بار امریکا برود، این ملت حاضر نیست مثل بعضی از ملت های دیگر، رژیم را قبول کند که آن رژیم برای کارهای کوچک و بزرگ خود باید از امریکا اجازه بگیرد؛ اگر می خواهد با دولتی ارتباط برقرار کند، یا می خواهد ارتباطش را قطع کند، باید اجازه بگیرد؛ اگر می خواهد سلاح بسازد، باید اجازه بگیرد. چند روز پیش در خبرها راجع به کشوری می خواندیم که از امریکا اجازه گرفت که برود فلان سلاحش را از فلان قدر، به فلان قدر برساند! ملت ایران اینها را در دنیا می بیند و حاضر نیست که این طور زندگی کند. ملت ایران مزه استقلال و طعم آزادی و عزت را چشیده است؛ ملت ایران مزه مسلط نبودن اجانب را چشیده است؛ لذا دیگر زیر بار نخواهد رفت. پس، اولین غلطی که در محاسبه شان داشتند، این بود که ملت ایران را بد ارزیابی و محاسبه کردند.

اشتباه دوم آنها اشتباه در محاسبه دانشجویان ما بود. گفت: خود گویم و خود خندم! خودشان گفتند، خودشان هم کیف کردند که دانشجویان با نظام مخالفند و اسلام را قبول ندارند! کدام دانشجویان؟ بله؛ ممکن است چهار نفر از نوکران و مزدوران شما در گوشه ای باشند و پسران یا دختران آنها هم دانشجو باشند - البته معلوم هم نیست این طور باشد؛ اما حالا به فرض چهار نفر هم پیدا شدند - ولی توده دانشجویان، مؤمن و هوشیار و رشید و آگاهند.



دیدید با این که احساساتشان جریحه دار شده بود - قضیه کوی دانشگاه، حقیقتاً دانشجویان را عصبانی و ناراحت کرده بود - تا دیدند دشمن می خواهد استفاده کند، اعلان کردند و گفتند ما نیستیم. دانشجویان ما فرزندان ما هستند؛ فرزندان شما که نیستند؛ بچه همین خانواده اند. بچه این خانواده، حتی اگر بچه نُهس هم باشد، وقتی که ببیند دشمن به خانه حمله کرد، می رود سینه سپر می کند. حتی آن نُهسها گاهی بهتر هم سینه سپر می کنند! بچه خانواده، خودش را در دفاع مقدس نشان داد. شما ببینید از همین دانشگاه تهران و از دانشگاههای دیگر تهران و سایر نقاط کشور، چقدر دانشجو به جبهه رفت؛ چقدر دانشجو شهید شد. طبقه اولی که سپاه پاسداران را تشکیل دادند، اغلب همین دانشجویان بودند. طبقه اولی که جهاد سازندگی را تشکیل دادند، همین دانشجویان بودند. الان کارهای مهم علمی نظام را همین دانشجویان به صورت عملی و تجربی در آزمایشگاههای دانشگاهها انجام می دهند. چه فکر کردید درباره دانشجویان ما؟!

اشتباه سوم در مورد وحدت مسؤولان بود. خیال می کردند همان شایعاتی را که پخش کرده اند، محقق خواهد شد؛ مثل آن دیوانه ای که خواست بچه ها را از خودش دور کند، به دروغ گفت فلان جا مهمانی می دهند! بعد که بچه ها شروع به رفتن کردند، خوش هم راه افتاد؛ گفت حالا شاید هم مهمانی بود! اینها خودشان شایعه را القاء می کنند، خودشان هم باور می کنند که بین مسؤولان اختلاف هست. نه آقا! بین مسؤولان اختلافی نیست. همان روز سه شنبه عصری که لازم دیده شد مسؤولین طراز اول کشور بیایند با بنده جلسه ای بگذارند، در آن جا رؤسای محترم سه قوه، رئیس محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام، وزرای محترم اطلاعات، کشور و دیگران، وقتی صحبت می کردند، من دقت کردم، دیدم همه شان یک حرف می زنند؛ همه شان یک چیز می خواهند؛ همه شان دنبال یک مطلب و یک هدفند. مسؤولان کشور این گونه اند. کجا رفتید؛ چه اشتباهی می کنید! خودشان می نشینند، می بافند، می دوزند و برطبق آن قضاوت برای هر کسی حکمی صادر می کنند.

من الان عرض می کنم و می دانم که ملت ایران می داند و با تکرار من خوشحال هم می شود، و می دانم که دشمن هم می داند و با تکرار من ناراحت می شود؛ اما همه بدانند که مواضع رؤسای کشور - بخصوص رئیس جمهور محترم - در این قضایا، مواضعی بود که صددرصد مورد تأیید و حمایت من بود. بنده به طور قاطع از مسؤولان کشور دفاع و حمایت می کنم؛ از رؤسای سه قوه دفاع و حمایت می کنم. من به طور قاطع از شخص رئیس جمهور حمایت می کنم. اگر اشکال و ایرادی هم به عملکرد بعضی از اجزای دولت داشته باشم، به رئیس جمهور می گویم و می دانم و اطمینان دارم که ایشان دنبال می کنند. قضایای ما این گونه است. دشمن، چیز دیگر و طور دیگری فهمیده بود.

اشتباه چهارمشان محاسبه جناحهای داخلی سیاسی بود. اینها بد فهمیده بودند. دیده بودند که جناحها و خط و خطوط سیاسی گاهی به هم می پزند؛ اما طور دیگری فرض کرده بودند. خیال کرده بودند که در این قضایا، این دو جناح یا دو، سه جناح، در مقابل هم می ایستند و تا گاو و ماهی با هم خواهند جنگید! این جا را هم اشتباه کردند. دیدند که در راهپیمایی روز چهارشنبه، همه جناحها اعلام کردند که با راهپیمایی عظیم مردم همراهند و در آن شرکت خواهند کرد؛ این را باور نمی کردند. این جا دیگر چپ و راستی وجود نداشت. من از اسم چپ و راست هم خوشم نمی آید؛ اما حالا خودشان گاهی می گویند چپ و راست! همانهایی که هستند، همه شان اعلام کردند که در راهپیمایی عظیم مردم شرکت می کنند، و شرکت کردند. این هم اشتباه دیگر آنها بود.

اشتباه پنجم آنها این بود که نسبت به نیروهایی هم که برایشان کار می کردند، اشتباه کردند! اینها آن جا نشسته بودند و خیال می کردند عوامل مزدورشان توانسته اند یک شبکه منسجم قوی از ارادل و اوباش درست کنند، که وقتی این ارادل و اوباش به خیابان آمدند، دیگر هیچ کس جلودارشان نیست! این جا هم اشتباه کردند؛ نفهمیدند پولهایی که به مزدوران خودشان داده اند، طبق معمول، اغلب این پولها صرف عطینای خود اینها شده است! روی



نیروهایی وابسته خودشان زیادی حساب کرده بودند. نفهمیدند که با یک حضور بسیج و با یک حضور مردمی، همه اینها دوباره مثل حشراتی به لانه های خودشان خواهند خزید. حالا را با 28 مرداد سال 32 اشتباه گرفته بودند؛ چون آن روز هم همین اوباش و اراذل و چاقوکشها و امثال اینها به خیابانها آمدند و همه چیز را از خود کردند. بعد که آنها کار را تمام کردند، آن وقت ارتش شاه هم آمد و وارد شد! خیال کردند که حالا هم این گونه است؛ فکر بسیج و فکر مردم و فکر این نیروهای انقلابی را دیگر نکرده بودند.

اشتباه ششم آنها درباره دستگاههای عمل کننده بود. خیال نمی کردند نیروی انتظامی، یا وزارت اطلاعات، یا مسؤولان گوناگونی که بخشهای مختلف را به عهده دارند، بتوانند این طور مقتدرانه وارد شوند. همان طور که عرض کردم، خیال کرده بودند که دیگر نفسی برای اینها باقی نمانده است! اشتباه اینها در محاسبات بود و خدای متعال اینها را به خاطر خطاهایشان، دچار ناکامی و شکست تلخ کرد.

البته دستگاههای خارجی شتابزده عمل کردند؛ زود خوشحال شدند و زود اعلام موضع کردند. همان کسانی که دائم دم از حقوق بشر می زنند، اوباشی را که در خیابانها شیشه ها را می شکستند، بانک می زدند و ماشینهای مردم یا دستگاهها را به آتش می کشیدند و چهارراهها را بند می آوردند، به عنوان ملت ایران و نیروهای اصلاح طلب معرفی کردند! پس معلوم شد از نظر آنها «اصلاح» یعنی چه! اصلاحی که دنبالش هستند، همینهاست دیگر! ملت ایران را که روز چهارشنبه آمد، به حساب نیاوردند! کسانی را که مردم علیه آنها قیام کردند، به عنوان ملت معرفی کردند! اشتباه کردند. اگر یکی دو روز دندان روی جگر گذاشته بودند و حرف نزده بودند، بعداً دچار این شرمندگی نمی شدند! اغلبشان هم حرف زدند. همینهایی که مراکز خصومت با نظام اسلامی بودند، همه شان چیزی از دهنشان پدید و گفتند. حتی آن دولت‌مرد امریکایی هم که گفت «نمی خواهم حرفی بزنم که به ضرر نیروهای مخالف نظام تمام شود» نتوانست خودش را نگهدارد! بالاخره حرف زد و دفاع خودش را از نیروهای اغتشاشگر نشان داد! عوامل صهیونیست در پارلمانهای مختلف اروپایی و غیر اروپایی، و نیز بعضی از کشورهای همسایه هم نتوانستند اظهار نظر نکنند.

عزیزان من؛ ملت بزرگ ایران! ای نمودار عظمت و قدرت اسلام در این روزگار! ای جوانان! ای زن و مرد! ای دل‌های مؤمن! ای روح‌های گرم! دست خدا را در این حادثه ببینید. خطاست اگر کسی گمان کند ملت ایران که به میدان آمد، یا نیروهای مؤمنی که آن گونه قدرتمندانه ظاهر شدند، به خاطر حرف فلان و بهمان بود؛ نه، فلان و بهمان چه کسی هستند؛ من و امثال من چه کسی هستیم؟ این، اراده و دست قدرت خداست؛ این همان دست قدرت و عظمتی است که بیست سال است علی رغم همه دشمنیها، این ملت و این نظام و این انقلاب را پیش می برد. باز هم پیش خواهد برد؛ باز هم از این ملت دفاع خواهد کرد؛ باز هم دشمنان را سرکوب خواهد کرد؛ اما من و شما باید درس بگیریم. هر ملتی که از حوادث درس گرفت، پیروز و موفق خواهد شد.

من در این جا چند نکته را به عنوان درس یادداشت کرده ام که عرض کنم و صحبت‌م را - که طولانی هم شد - تمام کنم. درسهای این حادثه، درسهای متعددی است و برای همه هم هست:

اولین درس را دشمنان ما بگیرند. مشت به سندان نکوبند؛ با اسلام درنیفتند؛ با نظامی که متکی به توده های میلیونی ملت است، درنیفتند؛ فایده ای ندارد.

درس دوم برای عموم ملت است. ملت عزیز ما دشمنان را بشناسد - که می شناسد - بداند که سلاح اصلی و سلاح فائق و سلاح برتر ما عبارت از ایمان، وحدت و هوشیاری است. ایمانتان را حفظ کنید، وحدتان را حفظ کنید، هوشیاریتان را حفظ کنید. اگر این باشد، هیچ دشمنی نمی تواند به شما آسیب بزند.

درس سوم برای مسؤولان است. مسؤولان قدر این ملت را بدانند. رفع مشکلات این ملت را، هدف حقیقی و دائمی خودشان قرار دهند. هر چه تلاش می کنند، اگر این تلاش را مضاعف کنند، جا دارد. این مردم ارزشش را دارند که



انسان برایشان همه ی هستی خودش را مایه بگذارد. مسؤولان عزیز - دولت، مجلس، قوه قضائیه، نیروهای مسلح، همه و همه - هرچه می توانید، به این مردم خدمت و برای آنها کار کنید. این مردم خیلی باارزش و خیلی شریفند. بدانید که این نظام با اتکای به این مردم، از هر کوهی استوارتر و محکمتر است.

درس چهارم به دانشجویان است. دانشجویان عزیز! ببینید که دشمن در محاسبات خود عنصر دانشجو را وارد می کند. البته از مدتی پیش وارد کرده است؛ اما حالا دشمن به صورت عملی می خواهد با عنصر دانشجو، بازی کند. هوشیاری شما، آگاهی شما، ایمان شما و دقت نظر شما باید دشمن را ناکام کند. هرچه می توانید، در موضع یک انسان آگاه و هوشیار عمل کنید. مملکت متعلق به شماست. ما که رفتنی هستیم؛ نسل شماست که این مملکت را می گیرد. پدران و نسل قبل از شما توانستند این کشور را از چنگ غارتگران خارجی - و عمدتاً امریکایی - خارج کنند. آنها هنوز هم دست و پا می زنند، پنجه می کشند و تلاش می کنند! این شما هستید که باید خودتان را مجهز کنید و کشورتان را نگهدارید. نگذارید این کشور، این منابع، این قدرت عظیم و این منطقه حساس به دست دشمن بیفتد. خودتان را آماده کنید.

درس پنجم، درس به خطوط سیاسی است. من خطوط سیاسی را از یک منظر نگاه می کنم. برای من اسماها اهمیت ندارند؛ برای من مغزها و دلها و عملها اهمیت دارند. هر کسی که به اسلام و ارزشها، به امام، به مصالح ملی و به سرنوشت این کشور بیشتر علاقه نشان دهد، او برای من عزیزتر است؛ متعلق به هر خطی باشد؛ متعلق به هر جماعتی باشد؛ متعلق به هر جریان سیاسی ای باشد. سعی کنید خودتان را با این معیارها تطبیق دهید. ملت این را از شما می خواهد. ملت، اسلام را می خواهد. ملت، حاکمیت و اقتدار اسلامی خود را می خواهد. به دشمن و ایادی او اعتماد نکنید. این بدحالتی است که انسان ببیند در داخل خطوط سیاسی، با خط مقابل خودشان خصمانه رفتار کنند؛ اما مرزهای خودشان را به روی دشمن باز بگذارند! من این را نمی پسندم؛ این را ملت نمی پسندد؛ به جرأت می توانم بگویم که این را خدا هم نمی پسندد.

گفته می شود «خودی» و «غیر خودی». حالا خودی و غیر خودی داریم یا نداریم؟ اگر بخواهیم ملت را حساب کنیم، نه؛ آحاد ملت همه خودیند. اما جریانات سیاسی، بله؛ جریان خودی داریم، جریان غیرخودی هم داریم. خودی کیست؟ خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد؛ دلش برای انقلاب می تپد؛ به امام ارادت دارد؛ برای مردم به صورت حقیقی - نه ادعایی - احترام قائل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد؛ دلش برای بیگانه می تپد؛ دلش برای برگشتن امریکا می تپد. غیر خودی آن کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه دوستانه با امریکا بود. به امام اهانت می کرد؛ اما برای امریکا اظهار علاقه می نمود! کسی به امام اهانت می کرد، ناراحت نمی شد؛ اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا همدستان آنها اهانت می کرد، ناراحت می شد! اینها غریبه اند. اسمشان چیست، هرچه باشد؛ چه کسی هستند، به ما ربطی ندارد که حالا بخواهم در خطبه های نماز جمعه اسم کسی را بیاورم. هر کس این طور باشد، غریبه است و خدا کند این طوری نداشته باشیم. این به عهده دستگاههای مسؤول کشور است که حواسشان جمع باشد. دستگاههای امنیتی - وزارت اطلاعات و وزارت کشور - نیروی انتظامی، سپاه، بسیج و بقیه، حواسشان باید جمع باشد. این که بعضی از دلسوزان به برخی از مطبوعات گله دارند، از این ناحیه است، والا هیچ کس با مطبوعات آزاد مخالفتی ندارد. فلسفه این انقلاب، آزادی است - آزادی بیان و آزادی فکر - اما طوری نباشد که حرف و خواست و تحلیل و جهتگیری دشمن را بر همه حرفهای دیگر مقدم کنند؛ آن را اصل و ملاک قرار دهند. کسی که با دشمن دوست شد، دوست دیگر نمی تواند به او اعتماد کند.

گروهها و جریانهای سیاسی با هم کنار بیایند و با هم کار کنند. بدبینی، تهمت، اهانت به یکدیگر و قهر از یکدیگر نداشته باشند. حالا می گویند که اختلاف مذاق سیاسی داریم! بنده خیلی نمی دانم که آنها واقعاً چقدر مبنایی با هم



اختلاف سياسي دارند. به فرض اگر در زمينه هاي اقتصادي و سياسي با هم اختلافي دارند - اگر اختلافشان، فقط اختلاف عاطفي نيست - خيلي خوب؛ در دايره آن اختلافات با هم رقابت کنند؛ حرفي نيست؛ اما اين رقابته را به خصومت، به دشمني و به کينه ورزي در مقابل هم نکشانند. ببينيد که دشمن اين جا ايستاده است؛ ببينيد که دشمن منتظر فرصت است؛ ببينيد که روي جنگ جناحها با يکديگر محاسبه مي کند.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، رحمت و لطف خودت را از اين ملت بازنگير؛ نصرت خودت را بر اين ملت نازل کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، آنچه گفتيم و آنچه شنيديم، براي خودت و در راه خودت قرار بده؛ درجات شهدي عزيز و گرانقدر ما را روزه روز عاليتر گردان - که ما هرچه داريم، از آنها داريم و امروز تعدادي از جنازه هاي مطهر اين شهيدان بعد از نماز تشييع خواهد شد - و آنها را با شهدي کربلا و شهدي صدر اسلام محشور کن. سلامي از اين جمع و از اعماق دل ما به ساحت پاک و مقدس مولايمن حضرت ولي عصر ارواحنافداه برسان؛ قلب مقدس آن بزرگوار را از ما خشنود کن؛ دعاي آن بزرگوار را شامل حال ما بگردان.

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفوا احد.